

زبان من با زبان آدمکش‌ها یکی است

میخائیل شیشکین



میخائیل شیشکین آرزو می‌کند که روسیه‌ی دیگری از میان خاکستر خود برخیزد و می‌نویسد: «ما برای بررسی تمامیت‌خواهی شوروی دادگاهی شبیه به نورمبرگ نداشتیم و دست قاتلین آن دوره را از قدرت کوتاه نکردیم.»

«ما خواهان پیروزی میهن خود هستیم یا شکست آن؟ این پرسش به گوش کسی که کشورش را دوست دارد، ناهنجار است. با این حال، هر از گاهی مطرح می‌شود، به‌ویژه در مورد دولتی که در طول قرن‌ها نه به مردم خودش اجازه‌ی زندگی کردن داده است نه به دیگران. وطن، کشوری که در آن به دنیا آمده‌ای، کشور پدرانت. آندره‌ی چیکاتیلو، آن قاتل زنجیره‌ای معروف، هم خود پدر بود. شاید حتی پدری دلسوز بوده باشد. پدری کاملاً معمولی در خانه. اما چیکاتیلو ده‌ها نفر را به قتل رسانده بود. پسر او چگونه در مورد پدرش فکر می‌کند؟ وطن من هم میلیون‌ها میلیون آدم را به قتل رسانده است، هم کودکان خارجی و هم شماری بسیار کلان‌تر از کودکان روس را. و به این کار هنوز هم ادامه می‌دهد. پس باید در مورد آن چه نظری داشته باشیم؟» (میخائیل شیشکین، **جنگ یا صلح؟**، ۲۰۲۳)

لوموند: در ماه مارس ۲۰۱۳، امتناع شما از شرکت در نمایشگاه کتاب نیویورک به‌عنوان عضوی از هیئت نویسندگان روس واکنش‌های بسیاری را برانگیخت. انگیزه‌ی شما برای چنین گسستی چه بود؟

شیشکین: در دهه‌ی ۱۹۹۰ و آغاز دهه‌ی ۲۰۰۰، ما فکر می‌کردیم که روسیه به اروپا نزدیک‌تر می‌شود. اما در واقع، رژیم در حال تحکیم خود بود و تنها در ظاهر از ارزش‌های اروپایی حمایت می‌کرد. در چنین موقعیتی، دولت شروع به حمایت از ادبیات روسی کرد، مثل آنچه در دموکراسی‌های پیش‌رفته رایج است. از این رو من هم مثل دیگران به شرکت در نمایشگاه‌ها دعوت می‌شدم. اما خیلی زود متوجه شدم که از نام من استفاده‌ی ابزاری می‌شود. به یاد دارم که به ما گفتند: «تا دلتان می‌خواهد از روسیه انتقاد کنید. این نشانه‌ی آن خواهد بود که ما دموکراسی داریم.» من نمی‌خواستم چهره‌ی انسانی یک رژیم جنایتکار باشم. به همین علت سرباز زدم و از همان لحظه، برای «وطن‌دوستان» تبدیل شدم به جاسوس خارجی و خائن.

در نامه‌ی سرگشاده‌ای که در همان زمان به این مناسبت منتشر کردید، نوشتید: «شرمندام از آنچه در کشورم رخ می‌دهد». امروز این احساس شرم به کجا رسیده است؟

در تمام عمرم، همواره احساس می‌کردم که فرهنگ روسی چون زمینی استوار زیر پایم قرار دارد. از آغاز حمله به اوکراین، دیگر انگار هیچ چیز زیر پایم نیست. روسیه به یک کشور قاتل تبدیل شده است و زبان من با زبان این آدمکش‌ها یکی است. آیا روسیه‌ای که چنین جنگ خانمان‌براندازی را پیش می‌برد می‌تواند کشور من باشد؟ می‌خواهم از زبان و فرهنگ خودم اعاده‌ی حیثیت کنم. این اتفاق تنها در صورت شکست کامل رژیم پوتین و پیروزی مطلق اوکراین ممکن است. و ما باید هرچه در این راستا از دستمان برمی‌آید، انجام دهیم.

شما در کتاب اخیرتان «جنگ یا صلح؟» <https://www.amazon.com/My-Russia-War-or-> **(Peace/dp/B0BFRPXCD9)** از اعتراضات گسترده‌ای که پس از انتخابات مجلس روسیه در سال ۲۰۱۱ رخ داد با عنوان «انقلاب سفید» یاد می‌کنید و سرکوب خشن آن را نقطه‌ی عطفی در روند دگرذیسی رژیم می‌دانید.

آن سال من مدتی در مسکو به سر بردم. به نظر می‌رسید که وقت آن فرا رسیده است که آخرین گام در جهت ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک برداشته شود. ایجاد دموکراسی نیازمند تعداد زیادی از شهروندان منتقد است که لزوم حاکمیت قانون را به روشنی دریافته باشند. در زمان «انقلاب سفید»، به نظر می‌رسید که صدها هزار جوانی که با روبان‌های سفید برای تظاهرات به خیابان آمده‌اند شهروندان آن روسیه‌ی نو و دموکراتیک هستند. اما باز یک بار دیگر داستان به شکست ما انجامید. در برابر قدرت یک حکومت تمامیت‌خواه، اعتراض‌های مسالمت‌آمیز بخت پیروزی ندارد.

علت شکست‌های پی‌درپی این به قول شما «روس‌های اروپایی» در دستیابی به دموکراسی را چه می‌دانید؟

مشکل این‌جاست که اکثر روس‌ها در گذشته زندگی می‌کنند. روسیه هرگز موفق نشد که از گذشته‌ی خود بیرون بیاید و به زمان حال وارد شود. هر ملتی رد پای گذشته را در ذهن خود دارد، برای مثال یهودستیزی. حق انتخاب اما با دولت‌ها است: یا با چنین احساساتی مبارزه می‌کنند یا برعکس به آن‌ها دامن می‌زنند. روزگاری بود که یهودستیزی در آلمان عادی محسوب می‌شد، و نتیجه‌اش هم آشویتس بود. پس از جنگ، جامعه به شکلی اساسی دگرگون شد و یهودستیزی به جرمی قابل پیگرد قانونی تبدیل شد. این نمونه‌ای است از نقش آموزنده و آموزش‌دهنده‌ی دولت.

مشکل این‌جاست که اکثر روس‌ها در گذشته زندگی می‌کنند. روسیه هرگز موفق نشد که از گذشته‌ی خود بیرون بیاید و به زمان حال وارد شود.

با این کار، آلمان به ما نشان داد که چگونه یک ملت می‌تواند بر گذشته‌اش فائق بیاید، خود را از شر دیکتاتوری برهاند و جامعه‌ای دموکراتیک پی‌ریزد. اما چرا روس‌ها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ موفق به گسست از گذشته نشدند؟ یک لحظه تصور کنید که نازی‌زدایی در آلمان نه توسط متفقین بلکه به دست نازی‌های پیشین انجام می‌شد. این درست همان چیزی است که در روسیه اتفاق افتاد. پایه‌ریزی روسیه‌ی نو و دموکراتیک به دست اعضای قدیمی حزب کمونیست و افسرهای کاگب، که البته همان چیزی را ساختند که بلد بودند بسازند.

نیاید از یاد ببریم که دموکراسی‌های غربی هم در آن زمان نقش مهمی در برپایی یک دیکتاتوری جنایتکار جدید در روسیه ایفا کردند. آن‌ها می‌توانستند با نشان دادن سازوکار حاکمیت قانون به دموکراسی نوپای روسیه یاری رسانند. برقرار ساختن قانون به شکلی که هر که آن را زیر پا بگذارد باید به زندان برود. ملت روسیه هیچ درکی از حاکمیت قانون نداشت. با این حال، آماده‌ی پذیرش ایده‌های دموکراتیک غربی بود. همه‌چیز می‌توانست با موفقیت پیش برود، اما چنین نشد. من در آن سال‌ها در سوئیس مترجم بودم و بانکدارها و وکلایی را می‌دیدم که از سرازیر شدن مبالغ نجومی پول‌های کثیفی که از روسیه می‌رسید در پوست نمی‌گنجیدند. غرب نشان داد که وقتی پای پول‌های هنگفت در میان باشد، اثری از حاکمیت قانون باقی نمی‌ماند. استقرار رژیم جنایتکار در روسیه تنها به یمن پشتیبانی دموکراسی‌های غربی امکان‌پذیر شد که حتی قانون‌های خودشان را هم زیر پا گذاشتند.

تهاجم به اوکراین چه نقشی در روند تحول این حکومت دارد؟

جنگ اجتناب‌ناپذیر بود چون پایه و اساس قدرت در روسیه را تشکیل می‌دهد. پیروزی بر دشمن تنها نشانه‌ی حقانیت قدرت در روسیه است. پوتین این حقانیت را با غلبه بر چچن (بین سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۹) و اشغال کریمه (در سال ۲۰۱۴) به دست آورد. هرچند او به پیروزی‌های دیگری هم نیاز داشت. اما اکنون در حال شکست خوردن در جنگ با اوکراین است و «اپوزیسیون میهن‌دوست»، به قول خودشان، به سردمداری یوگنی پریگورین یا ایگور سترلکوف،

نظامی ناسیونالیست افراطی، رأس نظام را به خیانت متهم می‌کند. آشوبی تازه در پیش‌روی روسیه است. جنگ به پیروزی اوکراینی‌ها خواهد انجامید و پوتین هم دیر یا زود خواهد رفت. تمام کشورها به یاری اوکراین خواهند آمد تا آنچه را سربازان روس ویران کرده‌اند از نو بسازند. دیواری عظیم بر مرزهای روسیه بنا خواهد شد.

اما آنچه مرا نگران می‌کند چیزی است که پشت آن دیوار خواهد گذشت. یک بار دیگر در روسیه جنگ قدرت در خواهد گرفت و هرج‌ومرج ناشی از آن موجی تازه از خشونت به‌پا خواهد کرد. روند فروپاشی امپراتوری ادامه خواهد یافت. فدراسیون روسیه اکنون هم مثل زمان شوروی، آستن دولت‌های مستقل جدیدی است. چین و جمهوری‌های دیگر از روسیه جدا خواهند شد. آیا این دولت‌های نو و همین‌طور خود روسیه بخت این را خواهند داشت که دموکراسی بنا کنند؟ بله، البته به یک شرط و آن اینکه مسئولیت دسته‌جمعی این تجاوز را بپذیرند. نیاز به نوعی ندامت ملی اجتناب‌ناپذیر است. مجرمان جنگی باید مجازات شوند.

اما چه کسی این روند را هدایت خواهد کرد؟ چه کسی افرادی را که اوکراینی‌ها را کشتند و از این جنگ نفرت‌انگیز حمایت کردند به زندان خواهد افکند؟ مجرمان جنگی خودشان این کار را نخواهند کرد. چه کسی انتخابات آزاد را تدارک خواهد دید؟ همان صدها هزار شهروند مرعوبی که به مهندسی انتخابات فرمایشی پوتین یاری رساندند؟ چگونه می‌توان صدها هزار مأمور پلیس، قاضی و کارمند را در سطوح مختلف جایگزین کرد؟ چگونه می‌توان ساکنان یک کشور پهناور را تغییر داد؟ هیچ بعید نیست که باز پوتین دیگری به قدرت برسد و غرب به شرط قول او مبنی بر کنترل تسلیحات اتمی، به کمکش بشتابد. و در این سیر تسلسل، تاریخ روسیه یک بار دیگر دم خود را به دندان خواهد گزید.

برگردان: سرور کسمایی

میخائیل شیشکین تنها نویسنده‌ی معاصر روس است که هر سه جایزه‌ی ادبی مهم «بوکر روسی»، «کتاب پرفروش ملی روسی» و «کتاب بزرگ» را به دست آورده است. او در سونیس زندگی می‌کند و آثارش به حدود ۳۰ زبان ترجمه شده است. آنچه خواندید برگردان این مصاحبه با عنوان اصلی زیر است:

Florent Georgesco, Mikhaïl Chichkine, écrivain russe : « Ma langue est devenue la langue des assassins

(https://www.lemonde.fr/livres/article/2023/06/14/mikhail-chichkine-ecrivain-russe-ma-langue-est-devenue-la-langue-des-assassins_6177658_3260.html)», *Le Monde*, 14 Juin 2023.